

تأثیر نوسانات اقتصادی بر ثبات سیاسی کشور ایران
خسرو مهرعلیان^۱ - بیت اله دیوسالار^۲* - فخراله مولائی^۳
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۸

چکیده:

در این مقاله سعی شده است با رویکردی جامعه‌شناختی ضمن تبیین نظری مفاهیم فوق پیامدهای سیاسی - امنیتی الگوی امنیتی موازنه قوا بر ایجاد بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای منطقه در دو سطح داخلی و خارجی مورد بررسی قرار گیرد. همچنین مبانی تأثیرگذاری نوسانات اقتصادی بر بی‌ثباتی و آثار شدت و ضعف نوسانات اقتصادی واکاوی شود. سوالی که مطرح می‌شود این است که نوسانات اقتصادی تا چه اندازه بر بی‌ثباتی سیاسی کشور تأثیرگذار است؟ به نظر می‌رسد نوسانات اقتصادی بر بی‌ثباتی اثرگذار است و موجب بحران در کشور می‌شود. میزان و شدت نوسانات اقتصادی می‌تواند آثار متفاوتی بر بی‌ثباتی کشور داشته باشد. البته باید گفت تهدیدات و فشار خارجی و آسیب‌پذیری‌های داخلی دو عامل مهمی هستند که در بروز بی‌ثباتی سیاسی کشور مورد شناسایی قرار گرفت. روش تحقیق به صورت تحلیلی و ابزار مورد نیاز جهت گردآوری داده‌ها فیش برداری می‌باشد.

واژگان کلیدی: نوسانات اقتصادی، ثبات سیاسی، کشور ایران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

JPIR-2109-1968

^۱ - دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

^۲ - استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران: نویسنده مسئول

beytollahdivsalar@yahoo.com

^۳ - استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

مقدمه

به لحاظ تاریخی منطقه خاورمیانه بزرگ از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و امارات پیوسته به عنوان یک منطقه حیاتی و مهم تکیه‌گاه استراتژیکی در عرصه سیاست‌های جهانی و کانون محوری مسائل نظام بین‌الملل این منطقه را (خاور نزدیک بزرگ) بوده است. تنها منطقه‌ای از جهان است که پس از پایان جنگ سرد، آرامش نظامی به طور پیوسته در آن وجود داشته است. با توجه به اهمیت همین مساله میان قدرت‌های جهانی به‌ویژه آمریکا برای دسترسی و کنترل این منطقه، دکترین‌ها و ترتیبات امنیتی مختلف حیاتی و استراتژیک ارائه شده است که هر یک از آن مدل‌ها به‌دلیل تعارض ذاتی با منافع، ارزش‌ها و استقلال ملت‌های منطقه و مقاومت نیروهای اجتماعی و سیاسی موجود و همچنین رخدادها و تحولات منطقه‌ای ناکام بوده است.

نتیجه طراحی دکترین‌های ثبات منطقه‌ای در محافل غیرمنطقه‌ای، ایجاد یک پارادوکس ذاتی بین سیاست‌های نیروهای جهانی با نیروهای درون منطقه‌ای است که به دلیل اولویت بخشیدن و ترجیح منافع بازیگران جهانی بر منافع بومی، موجب شکل‌گیری ناهنجاری‌ها، اختلافات منطقه‌ای و بروز مقاومت از سوی نیروهای بومی در منطقه گردیده است و ثبات در کشور ما را تحت تاثیر قرار داده است.

وقوع تحولات عمده در قرن بیست و یکم در عرصه جهانی به‌ویژه در منطقه استراتژیست-های موازنه‌گر غربی را ملزم به بازبینی علل ناکامی راهبردهای پیشین و ارائه استراتژی جدید با هدف ایجاد ثبات و امنیت مطلوب خود در این منطقه نموده است، به گونه‌ای که آمریکایی‌ها به‌طور صریح در آخرین سند امنیت ملی خود بیان داشته‌اند، امنیت ملی آمریکا در گرو تامین امنیت حوزه خلیج فارس می‌باشد. از این‌رو در پرتو این راهبرد اعلامی، حضور مستمر نیروهای نظامی خود در منطقه را توجیه می‌کنند. این حضور که با دعوت و در اختیار گذاردن پایگاه از سوی کشورهای منطقه به‌نوعی از مشروعیت حقوقی-بین‌المللی دست یافته و در منطقه شکل گرفته در نقاطی به ثبات سیاسی (The Balance of Power) با هدف ایجاد توازن قدرت و امنیت ملی کشورهای منطقه تنه زده و خود موجب بی‌ثباتی گردیده است. ادامه حضور این عامل وارداتی و تلاش آن برای تقویت یکجانبه نیروهای سیاسی و فرهنگی غربگرا، تحمیل دستور کارهای نظامی خود به دولت‌های میزبان، جلوگیری از ادامه طبیعی فرایند تحولات سیاسی داخلی کشورها، ترجیح نظام‌های اقتدارگرا به‌دلیل مشخص بدون توجه به نیازها و شرایط داخلی منطقا در یک فرآیند طولانی‌تر موجب گریز نیروهای اجتماعی و فرسایش ثبات سیاسی در این کشورها می

گردد که خیزشهای سیاسی در کشورهای عربی نیز در این چارچوب قابل تامل و بررسی است. بنابراین شناخت ریشه‌ها تحلیل و آینده پژوهی سیر تحولات این منطقه که این روزها با شتاب و سرعت فزاینده‌ای رو به رو است، مستلزم فهم دقیق از دو مقوله "امنیت" و "ثبات سیاسی" و همچنین شناخت عوامل موجد بی‌ثبات داخلی و خارجی و میزان ارتباط و پیوستگی میان این دو سطح در این منطقه می‌باشد. رویکرد واقع‌بینانه در بررسی عوامل بی‌ثباتی در منطقه علاوه بر عوامل داخلی معطوف به متغیرهای بیرونی چون حضور نیروهای نظامی بیگانه و وجود رژیم صهیونیستی می‌باشد که تجاهل رسمی دولتمردان عرب منطقه در قبال متغیرهای بیرونی رسیدن به راه ثبات سیاسی داخلی در این کشورها را با پیچیدگی بیشتری مواجه نموده است. در این مقاله سعی شده است با رویکردی جامعه‌شناختی ضمن تبیین نظری مفاهیم فوق پیامدهای سیاسی - امنیتی الگوی امنیتی موازنه قوا بر ایجاد بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای منطقه در دو سطح داخلی و خارجی مورد بررسی قرار گیرد. پیش از ورود به بحث اصلی ارائه تعریفی روشن از دو مقوله ثبات سیاسی و امنیت ملی می‌تواند ما را در تبیین رابطه دو عامل خارجی و داخلی کمک نماید.

تعریف مفاهیم و اصلاحات - ثبات سیاسی

ثبات سیاسی در اصل ناظر به وجود توازنی میان خواست‌های مردمی است به تعبیری در درون هر جامعه‌ای چنانچه نظام حاکم دولتی بتواند به خواست‌های متنوع مردم پاسخ درخور و قانع کننده‌ای بدهد و نظام مزبور مطابق با باور، عقاید و در یک کلام ایدئولوژی مورد قبول جامعه باشد و از جانب آن تایید گردد، آن نظام از ثبات برخوردار خواهد بود. پس چنانچه کار آمدی دولت به هر دلیلی کاهش یابد و یا اینکه باور ملی بر نفی الگوی حاکم تعلق گیرد؛ زمینه بروز نارضایتی فراهم می‌آید که در صورت گسترش و تعلیق آن ممکن است به زوال مشروعیت سیاسی نظام و در نهایت بروز رفتارهای اعتراض آمیز که تجلی بیرونی بی‌ثباتی سیاسی هستند، منجر گردد.

- امنیت ملی

"امنیت" واژه‌ای است که به شدت از تعریف گریزان است بیشتر جامعه شناسان این مفهوم را به طور کامل نادیده می‌گیرند و بر واژگانی همچون "قدرت، اقتدار، نظم و کنترل" متمرکز می‌شوند؛ از سوی دیگر علمای سیاست چنین می‌پندارند که مفهوم "امنیت" اساساً به معنای بقای دولت ملی است و معتقدند امنیت به حفظ تمامیت و حرمت دولت و حراست از ارزش -

های ملی در مقابل دشمنان خیالی یا واقعی مربوط می‌شود. بنابراین امروزه به‌رغم تلاش‌های فراوان و نوشتارهای بی‌شمار پیرامون مقوله امنیت این واژه باوجود سادگی همچنان از جمله موضوعات پیچیده و مبهم است تا جایی که عده‌ایی آن را امری ذهنی بر می‌شمارند؛ لیکن نکته مورد توافق و اجماع در تعریف امنیت این است که اساساً مفهوم امنیت در مقابل تهدید معنا و ظهور عینی می‌یابد.

یکی از دلایل عمده در تحول مفهومی امنیت ملی، تحول در مبنای قدرت ملی می‌باشد. تا قبل از فروپاشی شوروی مبنای اندازه‌گیری قدرت ملی، میزان توانایی نظامی و جذابیت ایدئولوژیک بود ولی به تدریج از اوایل دهه هفتاد این امر دگرگون شد. مولفه‌های دیگری چون اقتصاد به تدریج جایگاه برتری، در ارزیابی قدرت ملی و ساختار نظام بین‌الملل پیدا کرد. امنیت در سیر تاریخی خود، چهار تحول گفتمانی بر اساس چهار دوره خاص تاریخی را طی کرده و در هر گفتمان ویژگی‌های خاصی را تجربه نموده است.

۱- جامعه بدوی- گفتمان سنتی: در این گفتمان امنیت به معنای حفظ بقا و موجودیت در صدر همه قرار گرفت و منشا اصلی تهدید نیز طبیعت دانسته شد.

۲- جامعه مدنی- گفتمانی سنتی: در این گفتمان امنیت به معنای فقدان تهدید تعریف شد و منشا اصلی تهدید نیز جنگ به‌شمار آمد.

۳- جامعه مدنی- گفتمان نوین: در این گفتمان فقدان تهدید زمانی معنادار است که یک کشور از توانایی و قدرت مقاومت و پیروزی در جنگ و فراتر از آن قدرت بازدارندگی یا مقابله به مثل برخوردار باشد. به عبارت دیگر در گفتمان وین براساس نوعی نگرش ایجابی تاکید بر کسب قدرت و توانایی ملی است و چنین نگرشی نتیجه منطقی تشکیل دولت‌های جدید بر اساس مفهوم حاکمیت است که اقتدار در چارچوب مرزهای ملی و استقلال در روابط خارجی را معنادار ساخته‌اند و منشا اصلی تهدید قدرت‌طلبی است.

۴- جامعه مدنی- گفتمان فرانونین: در این گفتمان امنیت به معنای همکاری و همگرایی است آن هم به‌خاطر برداشت ایده آلیستی که همکاری دولت‌ها را امری اخلاقی و ارزشی و نتیجه خوش بینی به انسان و اعتماد به عقل خود بنیاد انسانی دانسته که پیامد آن صلح پایدار بر اساس ارزش‌های مشترک بشری است. (خلیلی، ۱۳۸۴: ۱۳۱)

از منظر جامعه‌شناسی دو مساله مهم را مورد بررسی قرار می‌گیرد. "نظم" که به مساله هابزی معروف است و دیگری "تغییر" که مساله مارکسی نامیده می‌شود. (خلیلی، ۱۳۷۵: ۱۱۰) در مساله نظم هدف چگونگی برقراری و حفظ نظم به‌رغم تمام تضادها و کمیابی‌هاست و حال آنکه مساله

تغییر به دنبال عوامل سازوکارها و پیامدهای تغییر است اما جامعه شناسی امنیت بر خلاف جامعه‌شناسی نظم فقط دغدغه نظم ندارد بلکه در اندیشه پویایی نیز هست و برخلاف جامعه‌شناسی تغییر فقط درصد دگرگون سازی بنیان‌های اجتماعی جامعه است که اولاً موجبات شکنندگی و آسیب پذیری داخلی را فراهم می‌آورد و ثانیاً زمینه‌های مساعد جلب تهدید خارجی را فراهم می‌کند. بنابراین فهم مبانی اجتماعی خطر و آسیب‌پذیری داخلی و تهدید خارجی مهمترین دغدغه جامعه‌شناسی امنیت است. همانطور که پیشتر بیان شد مولفه‌های بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی در کشورهای عربی منطقه خاورمیانه در دو سطح متمایز از یکدیگر و در عین حال متأثر بر هم تمرکز اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. ابتدا به عوامل خارجی بی‌ثبات کنندگی که در حقیقت با بهره گرفتن از شرایط و وضعیت داخلی این کشورها رشد و تقویت شده است، پرداخته می‌شود و سپس به آن بخش از مولفه‌های داخلی بی‌ثباتی که متأثر از عوامل خارجی است اشاره می‌گردد و در پایان به ارائه الگویی جامع از ثبات سیاسی و امنیت ملی پایدار مبتنی بر نیروهای درون منطقه‌ای پرداخته می‌شود.

الف- عوامل و ریشه‌های خارجی موجب بی‌ثباتی سیاسی منطقه و به تبع آن ایران

۱- حضور مستقیم نیروهای نظامی خارجی و بیگانه در منطقه

با توجه به اهمیت مساله امنیت و ثبات تاریخ معاصر منطقه به‌ویژه پس از اکتشاف نفت در آن، شاهد ترتیبات امنیتی مختلفی از سوی قدرت‌های فرا منطقه‌ای بوده است که تمامی آن مدل‌ها در مرحله عمل و بنا بر رخدادهای منطقه‌ای در دستیابی به اهداف خود از تولید یک امنیت پایدار منطقه‌ای ناکام بوده‌اند. (الهی، ۱۳۸۸) در پی تغییر معادلات قدرت در منطقه طی سه دهه گذشته و تغییر نوع مناسبات میان قدرت‌های خارجی و داخلی موثر در تحولات کشورهای منطقه خلیج فارس ساختار قدرت منطقه به شدت دستخوش تغییر گردیده است و همین امر استراتژیست‌های موازنه‌گر غربی را بر آن داشت تا ضمن بازبینی علل ناکامی راهبرد-های پیشین با طراحی استراتژی جدیدی به دنبال ایجاد ثبات و امنیت مطلوب خود در این منطقه باشند. آمریکایی‌ها به‌طور صریح در آخرین سند امنیت ملی خود بیان داشته‌اند که امنیت ملی آمریکا در گرو تامین امنیت حوزه خلیج فارس می‌باشد. از این‌رو در پرتو این راهبرد اعلامی حضور مستمر نیروهای نظامی خود در منطقه خلیج فارس را توجیه می‌کنند.

نکته ظریف و غالباً مغفول در مساله حضور نیروهای فرا منطقه‌ای در خلیج فارس و وابستگی آشکار یکجانبه و فزاینده حاکمان کشورهای خاورمیانه به دولت‌های غربی این است که گذشته از تولید پتانسیل‌های تنش میان کشورها در منطقه نقش این پارامترها در تحریک و مقاومت

عوامل و مولفه‌های داخلی و بروز بی‌ثباتی و ناامنی نادیده انگاشته می‌شود که این امر خود ناشی از فقدان ادراک صحیح رهبران موازنه طلب و غربگرا از دو مقوله ثبات و امنیت در سطوح ملی و منطقه‌ای بوده که بدون توجه به ساختار شرایط داخلی همواره برای ایجاد امنیت و ثبات به نیروهای خارج از منطقه و مشخصاً آمریکا اتکا می‌کنند.

مقوله امنیت و ثبات پدیده‌ای چند لایه است و هر اقدامی در راستای تولید موازنه امنیتی با کمک گرفتن از عامل خارجی نه الزاما به معنای رسیدن به آن سطح از امنیت مورد نیاز است و نه اصولا درک دقیقی از اغراض و منافع موازنه‌گران خارجی و یا کارکرد نیروهای اجتماعی و سیاسی قدرتمند منطقه و نحوه واکنش آنها به عامل خارجی است. این یک اصل کلی در روابط بین‌الملل می‌باشد که امنیت ملی و ثبات داخلی کشورها در یک نقطه با امنیت و ثبات منطقه تلاقی دارد و امنیت و ثبات منطقه‌ای هم رابطه تنگاتنگی با ثبات داخلی و امنیت ملی کشورها دارد. خیزش‌های اجتماعی در منطقه عربی نشان می‌دهد که بی‌ثباتی در یک کشور (که وجه مهمی از آن بیگانه ستیزی است) چگونه موجی از ناآرامی و تحولات امنیتی در سایر کشورهای منطقه ایجاد نمود و چگونه این موج بی‌ثباتی منطقه‌ای به ناامنی سیاسی - اجتماعی در بدنه گروه معتقد به موازنه با استفاده از قدرت موازنه‌گر خارجی انجامیده است. تعریف امنیت از نظر قدرت‌های فرا منطقه‌ای متفاوت با وجدان امنیتی مردم منطقه است. ایمن مفهوم امنیت در پارادایم نظری غربی‌ها زمینه ساز و مقوم حضور آنان در منطقه می‌باشد. (متقی، ۱۳۸۹: ۲۷۸) تجربه عینی نشانگر آن است که این برداشت نمی‌تواند الزاما تامین کننده امنیت پایدار و ثبات دائمی در دو سطح منطقه و ملی باشد و احتمالا اولویت آن نیز امنیت پایدار منطقه‌ای نیست. نظام سیاسی امنیتی مبتنی بر توازن قوا در منطقه خلیج فارس عمده‌تا بر محور تهدیدات سنتی میان دولت‌ها در دوران جنگ سرد منازعات دو قطبی و شرایط خاص دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و با تکیه بر خواست و منافع بازیگران فرا منطقه‌ای طراحی شده است بگونه‌ای که آخرین طراحی‌ها متضمن یک موازنه متکی بر باز تولید هراس‌های متقابل ایدئولوژیک، هژمونیک و ناسیونالیستی می‌باشد. چنین نظامی تاکید بر تضادها و اختلافات دارد. اساسا بارزترین ویژگی تئوری توازن قوا ایجاد یک فضای امنیتی است که حاصل آن جو بی‌اعتمادی میان کشورها و عدم تمایل به پیمان‌های منطقه‌ای است. مخالفان تئوری موازنه قوا به‌طور معمول توسعه اتحادیه‌ها و ائتلاف‌هایی را برای رسیدن به آرامش و امنیت منطقه‌ای تجویز می‌نماید همان سازوکاری که اروپا و شرق آسیا به‌عنوان بهترین روش برای جلوگیری از بروز جنگ و ناآرامی در پیش گرفته‌اند. آن دسته از کشورهای منطقه که بر اساس شواهد ظاهری با نادیده

گرفتن پیامدهای نظام امنیتی وابسته به قدرت موازنه‌گر خارجی جهت دستیابی به اهداف و منافع امنیتی خود به قدرت‌های فرا منطقه‌ای متوسل می‌شوند و در حقیقت به‌نوعی با اقبال نسبت به سیاست توازن قوا در زمین از پیش طراحی شده قدرت‌های بزرگ بازی می‌کنند. سوابق تاریخی نشانگر این واقعیت است که این نظام امنیتی در ماهیت چه به شکل سنتی و چه جدید به همراه خود رقابت قدیمی قدرت‌های فرا منطقه‌ای را وارد منطقه خواهد ساخت. به دنبال یارکشی در منطقه (ایجاد دو دستگی) و نهایتاً منشا ناامنی بوده و در عمل به طور مثال بعد از بحران عراق قابلیت تحقق بخشیدن به امنیت و ثبات به شکل سنتی در منطقه را ندارد.

مسابقه تسلیحاتی میان کشورهای حوزه خلیج فارس یکی دیگر از آثار منفی حضور نیرو-های فرامنطقه‌ای است که علاوه بر تولید رقابت غیرسازنده و بی‌ثباتی در سطح منطقه به‌طور مستقیم بر امنیت ملی و ثبات داخلی کشورهای این منطقه تأثیرگذار می‌باشد. از سوی دیگر رقابت قدرت‌های فرا منطقه‌ای برای پیدا کردن جای پای در منطقه حساس خلیج فارس این منطقه را هر چه بیشتر نظامی کرده است. علاوه بر آمریکا کشورهای فرانسه، انگلیس، چین و روسیه نیز تلاش دارند تا دلارهای نفتی منطقه را هر چه بیشتر به سلاح تبدیل کنند؛ سلاحی که به باور عموم استراتژیست‌های منطقه نه تنها برای این کشورها امنیت نیاورده و نمی‌آورد که بر اساس شواهد و قراین بسیار با امنیتی ساختن فضای منطقه مشکلات فراوانی را در حوزه امنیت ملی برای کشورهای منطقه ایجاد کرده است. در حقیقت بروز یک رقابت تسلیحاتی در منطقه زمینه ساز ایجاد اختلال در اولویت‌های ملی کشورهای منطقه از جمله مبارزه با فقر و بی‌سوادی و ... می‌گردد.

موسسه تحقیقات بین‌المللی صلح استکهلم می‌نویسد: امارات عربی با خرید گسترده تسلیحات در سال ۲۰۰۸ پس از چین و هند به سومین وارد کننده سلاح در جهان و اولین در خاورمیانه مبدل شده است. امارات در سال ۲۰۰۹ میلادی با تخصیص ۷ میلیارد دلار بودجه نظامی بالاترین سرانه نظامی در جهان را کسب نمود. دومین کشور بعد از امارات در خرید تسلیحات در منطقه عربستان سعودی است که آن نیز از دارندگان بالاترین بودجه به گونه‌ای که ۸۲٪ از تولید ناخالص ملی این کشور در سال ۲۰ صرف مسابقه تسلیحاتی میان کشورهای منطقه شده است. پیامد و آثار حضور گسترده نیروهای بیگانه در منطقه چه بصورت اشغال (عراق و افغانستان) و یا حضور توافق شده (کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و شمال آفریقا) این دولت‌ها را در قلمرو داخلی خود با چالش جدی و فرسایش آفرین بی‌ثباتی مواجه کرده است. مردم این جوامع

در تفسیر تحولات و وضعیتی که خود دارند و جایگاهی که باید داشته باشند دچار تناقض و مشکل ارایه تحلیلی یکدست از منافع مشترک دولت- ملت می‌شوند. این احساس همه را به شدت می‌آزارد که مردمی دیگر با تمدن و فرهنگی دیگر بر همه مقدرات آنها تسلط یافته‌اند. در این میان عده‌ای بر این باورند که باید برای رهایی از این وضعیت هویت مستقل تمدنی خود را احیاء و تقویت نمایند. برای تبیین این هویت داشتن تعریفی از رقیب تمدنی که اینک نه به چشم رقیب بلکه به چشم یک دشمن تجاوزگر دیده می‌شود. اهمیت کلیدی دارد این بود که نگاه به غرب به عنوان یک دشمن تاریخی و آشتی ناپذیر دوخته شد (محق، ۱۳۸۹) و دولت‌های محلی به دلیل همکاری با این دشمن تاریخی یا متهم به ندانم کاری و یا خیانت شدند.

حمایت بیگانگان از دولت‌های منطقه و مالا وابستگی همه جانبه آنان به خارجیان به شکلی غیر معمول در سطح جهان موجب بروز گسست سیاسی و ظهور گسل‌های اجتماعی میان دولتها و مردم جامعه (گروه‌های اجتماعی و برخی از علمای مذهبی) و تحلیل و فرسایش توان نیروهای اجتماعی بومی منطقه گردیده است. بگونه‌ای که دولتها توانایی همسو کردن جامعه با سیاست‌های خود و ایجاد آمادگی در مواجهه با تمدن غربی و مظاهر مدرنتی و نیز پیامدهای آن را دارا نمی‌باشند. در نتیجه اعتراضات و مخالفت‌های اجتماعی در درون جامعه به صورت چالشی امنیتی بروز می‌یابد. نمونه آشکار آن ظهور گروه‌های تندرو و افراطی در منطقه و تبدیل شدن آنها به یک تهدید جدی در حوزه امنیت ملی برای این کشورها می‌باشد.

کشور عربستان مثال گویایی بر این واقعیت می‌باشد. بافت قبیله‌ای و آداب و سنن قومی و محلی در سطح جامعه بویژه در مراکز غیر شهری این کشور همچنان برقرار است. دعوت دولت سعودی از نظامیان آمریکایی و اشغال نظامی این سرزمین مقدس به وسیله ارتش آمریکا در پی حمله عراق به کویت وجهه و چهره مذهبی و رهبری دینی سعودی‌ها به شدت متزلزل کرد و موجب ایجاد شکاف میان مراکز قدرت سیاسی و دینی گردید. (موثقی، ۱۳۸۶)

برخی از علمای برجسته دینی این کشور حکم به تکفیر دولت داده و آن را فاقد مشروعیت اعلام کردند که نقطه عزیمت و شکل گیری گروه‌های تکفیری از همین جا آغاز گردید و این روند اختلاف و تقابل میان گرایش‌های مختلف (سنتی، سلفی، اسلامی غیر وهابی و لیبرال مذهبی و نیز تجدد خواهی و غربزدگی) در حال افزایش می‌باشد.

۲- رژیم صهیونیستی

امنیت و ثبات خاورمیانه در حال حاضر به دلیل وجود رژیم صهیونیستی وزرادخانه‌های

هسته‌ای آن با چالش جدی و اساسی روبه‌رو است. ایالات متحده آمریکا بدلیل منافع ویژه‌ای که از قبل تاسیس نظام دروغین اسرائیل در منطقه دارد، در تعاملات و مناسبات خود با کشورهای عربی چنین القاء نموده است که توسعه و گسترش روابط آمریکا با این کشورها در گرو بسط مناسبات کشورهای عربی منطقه با اسرائیل می‌باشد. از این‌رو دولت‌های عربی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس به‌دلیل وابستگی به آمریکا ملزم به گسترش مناسبات خود با رژیم صهیونیستی و اولویت دادن به آن در سیاست خارجی خود در مقابل مقاومت داخلی می‌باشند. در حقیقت این کشورها با چنین رویکردی که در تعارض با وجدان سیاسی و اجتماعی مردم منطقه است موجبات انباشت اعتراض‌ها و تراکم نارضایتی‌ها را فراهم می‌کنند که این امر در یک فرآیند طولانی‌تری موجد بی‌ثباتی و فرسایش مشروعیت سیاسی می‌گردد.

کشورهای خاورمیانه و منطقه خلیج فارس با سیاست‌های تبعیض آمیز و دوگانه‌ای از سوی قدرت‌های غربی به‌ویژه آمریکا روبه‌رو هستند. این سیاست‌ها موجب شده است که حس ناخوشایند سر خوردگی و بی‌عدالتی در میان کشورهای منطقه شدت بگیرد و این خود مایه بی‌ثباتی است. پروفیسور ویلیام رابینسون استاد دانشگاه کالیفرنیا اسرائیل را عامل بی‌ثباتی منطقه خاورمیانه، یک کشور تروریست و ناقض حقوق بشر و بین‌الملل معرفی می‌نمایند. به اعتقاد وی در حقیقت زرادخانه هسته‌ای اسرائیل تهدید بزرگی برای ثبات امنیت و استقرار تمامی کشورهای منطقه به شمار می‌رود و سلاح‌های کشتار جمعی اسرائیل موجب بی‌ثباتی و برهم‌خوردن تعادل و توازن قوا در منطقه است. (ایرانا، رابینسون، ۱۳۹۰)

شورای امنیت ملی ترکیه چند ماه قبل از حمله نظامیان اسرائیل به کشتی امدادی ترکیه، اسرائیل را منشاء ناآرامی‌های منطقه خاورمیانه اعلام کرد و گفت: رژیم اسرائیل باوجود درخواست جامعه جهانی برای امضای پیمان (ان پی تی) همچنان از امضای پیمان منع گسترش تسلیحات اتمی (ان پی تی) امتناع می‌کند که این امر موجب رشد و گسترش مسابقه تسلیحاتی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس گردیده است.

ب- عوامل و ریشه‌های داخلی موجد بی‌ثباتی سیاسی

۱- ساختار قدرت

شکل دولت با رژیم حاکم غالباً به عنوان جزئی ضروری از مکانیزم امنیت داخلی محسوب می‌گردد. مورگنتا مدعی است که حکومت خوب منابع ناملموس قدرت ملی و در نتیجه موقعیت امنیتی مستحکم را افزایش می‌دهد چون لیکن پیکربندی چنین حکومتی قادر است حمایت توده‌ای را به حداکثر خود برساند.

قدرت در نظام‌های سیاسی کشورهای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس از مکانیزم فوق تبعیت نمی‌نماید. عدم چرخش قدرت توسط نخبگان جامعه و نادیده گرفتن نقش مردم در ایجاد و تقویت قدرت ملی از مهمترین ویژگی‌های ساختاری حکومت‌های عربی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس می‌باشد. بدین سان که ساخت و صورت‌بندی قدرت در دولت‌های منطقه بدلیل اتکا به درآمدهای نفتی مستقل از جامعه و مردم بوده و دولت‌ها عموماً خود را نسبت به مردم پاسخگو نمی‌دانند. انطباق نیافتگی دولت و ملت بستر ساز تهدیدات درون خیز جوامع در حال توسعه نظیر متراکم شدن شکاف‌ها و بروز گسل‌های اجتماعی و سیاسی می‌گردد. حاکمیت در این کشورها برای مردم مشروعیت و نقشی قائل نیستند و بیشتر به دنبال حمایت‌های بین-المللی برای تحکیم پایه‌های قدرت و به عبارتی در پی موازنه بیرونی هستند و به خواسته‌های عمومی توجهی ندارند. از این‌رو چنین ساختی از قدرت خود به‌نوعی متأثر از حضور قدرت-های خارجی در منطقه با هدف تسلط بر منابع نفتی می‌باشد.

در حقیقت تعارض ناشی از سنتی بودن ساختار سیاسی با روند توسعه مدنی و نیز مداخله خارجی به نفع ساختار سیاسی به‌منظور حفظ وضع موجود موجب به هم ریختن موازنه قوای داخلی می‌گردد و به‌دلیل نبود اجماع از مفهوم امنیت منطقه‌ای حاکمان این کشورها ضمن عمق بخشیدن به معضل مذکور این بستر را برای قدرت‌های فرا منطقه‌ای فراهم می‌نمایند تا با بهره‌گیری از شکاف موجود اقدام به القاء و تقویت این باور نادرست کنند که ایجاد ثبات و امنیت در منطقه صرفاً از طریق ایجاد توازن قدرت با محوریت حضور نظامیان خارجی در منطقه خلیج فارس میسر می‌باشد. نهایتاً دولت‌ها در یک وضعیت پیچیده از یکسو با احساس نا امنی در منطقه و از سوی دیگر با ساخت قدرتی شکننده در داخل مواجه می‌باشند. این سردرگمی معلول همان پارادوکسی است که کشورهای منطقه با آن در چالش می‌باشند.

۲- فقر سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی به مجموعه هنجارها، عادات اجتماعی و آن دسته از قواعد رفتاری اطلاق می‌شود که طی مدتی مدید بر مناسبات اجتماعی سیطره یافته و همواره در حال شدن است. ضعف، انهدام و سقوط سرمایه اجتماعی خودبه‌خود هزینه اجتماعی زندگی سیاسی یک دولت را افزایش داده و به طور غیر مستقیم زمینه افزایش یا کاهش حمایت شهروندان را فراهم می‌آورد.

سرمایه اجتماعی با ترویج اعتماد و همبستگی متقابل شهروندان ارزش‌های دموکراتیک را پرورش داده و زمینه‌های بهره‌وری بیشتر سازمان‌ها را فراهم می‌آورد. اگر جامعه‌ای فاقد سرمایه اجتماعی باشد مجبور به صرف هزینه‌های اجتماعی، روانی و اقتصادی بسیار سنگین است. در صورت فقدان

یکی از مولفه‌های سرمایه اجتماعی مانند اعتماد، هزینه‌ها و استرس‌ها افزایش یافته، گروه‌ها و حتی حاکمیت را به امنیتی دیدن رفتارها سوق می‌دهد. در جهان مدرن اعتماد یعنی کلیدی-ترین عنصر سرمایه اجتماعی بواسطه ناکارآمدی دولت‌ها مخدوش شده است و این ناکارآمدی تنها نتیجه ناکارآمدی اقتصادی نیست بلکه نتیجه بی‌اعتمادی نسبت به محلی و اصیل بودن سیاست‌های دولت است، در حقیقت بخش اعظم آسیب‌پذیری داخلی کشورهای جهان سوم سطح اندک سرمایه اجتماعی است.

اندک بودن قواعد رفتاری اعتماد آفرین موجب تشدید رقابت بین حکمرانان و مردم می‌شود. حکام در کشورهای جهان سوم به دلیل ماهیت ایدئولوژیک رژیم سطح بالای عقب ماندگی جامعه و وعده‌های فراواقعی رهبران بسیار قدرتمندند و قدرت زیاد بدبینی و بی‌اعتمادی به اطرافیان را در پی می‌آورد، بنابراین حس بی‌اعتمادی و ترس از هرم حکومت به قاعده جامعه منتقل می‌شود به‌طوری که آمریت- تابعیت همدیگر را تقویت می‌کنند و بی‌اعتمادی حکام موجبات بی‌اعتمادی شهروندان را فراهم می‌آورند. چنین مناسباتی روابط اداری - تجاری را از حالت سازمانی به روابط بین شخصی تبدیل می‌کند. شخصی شدن روابط موجب ناکارآمدی سازمان و نظام بوروکراتیک شده و شخصی شدن بیشتر را دامن می‌زند. یعنی اگر افراد متصل به حاکمیت در قالب روابط شخصی به مبادله اطلاعات ارزشمند می‌پردازند، طرف مقابل آنها هم همین کار را تکرار می‌کنند و این دور بسته همدیگر را باز تولید می‌نمایند به تعبیر آلفرد شولتز بی‌اعتمادی در کشور های جهان سوم سبب شده تا افراد در ورای سیستم راحت‌تر باشند تا در درون آن.

۳- نظام اقتصادی

در این کشورها ساختار نهادها بر اساس نظام رانتی شکل گرفته است بگونه‌ای که نهادها از استحکام لازم و کیفیت قوی برخوردار نمی‌باشند. خاستگاه قدرت دولت با توجه به ماهیت جزیره-ای آن و استقلالش از جامعه مبتنی بر گروه‌های اجتماعی و مردم نمی‌باشند از این‌رو به هنگام ایجاد امنیت در مواجهه با تهدیدات خود را مستظهر به پشتیبانی نیروهای داخلی نمی‌بیند در نهایت ناگزیر است در فضای امنیتی شکل گرفته در منطقه متوسل به نیروهای خارجی شود که برآیند این تعامل افزایش بی‌هنجاری در جامعه است. وقتی ناهنجاری رفتاری در دوره بلندی تداوم یابد به کاهش اعتماد عمومی و نهایتاً کاهش سرمایه اجتماعی می‌انجامد. (حاتمی، ۱۳۸۸)

بنابراین نتیجه این رویکرد ایجاد نوعی گسست اجتماعی و شکاف سیاسی خواهد بود. عبدالعزیز بن عثمان بن صقر روزنامه نگار عرب جهت رهایی از معضل شکنندگی ساخت قدرت در کشور- های خلیج فارس می‌گوید: "کشورهای شورای همکاری تلاش خود را در خروج از اقتصاد تک

محصولی افزایش دهند و با تنوع بخشیدن به منابع در آمدزای خود و تقویت توان تولیدی خود از افزایش قیمت نفت در این راستا کمال استفاده را ببرند و دامنه گزینه‌های اقتصادی خود را افزایش دهند. سوای آن این کشورها باید برای تقویت روند اصلاحات سیاسی داخلی و سر و سامان دادن به ساختار اجتماعی جدیدی در روابط شهروند با دولت تلاش کنند. این تلاش‌ها باید بر اصل شهروندی و حقوق بشر و کشور سازمان‌ها و حاکمیت قانون استوار باشد. این راه حقیقی تقویت وحدت داخلی و بستن دروازه‌ها در مقابل دخالت‌های بیگانگان است.

تحولات اخیر در مصر نیز دقیقاً در همین چارچوب قابل بررسی است. مشکلات اقتصادی و نارضایتی سیاسی از گذشته در مصر وجود داشت و با وجود آرامش ظاهری و سکوت عمومی، شواهد موجود بحران‌های جدی در لایه‌های مختلف اجتماعی بودند. تجمع و تراکم بحران‌ها شرایط شکننده‌ای را در این کشورها پدید آورده بود.

۴- فقدان مشارکت مردم

هنگامی که سخن از دو مقوله مهم امنیت ملی و ثبات سیاسی می‌شود، ناگزیر توجه همه نخبگان و فرهیختگان سیاسی معطوف به "مشارکت" می‌گردد. شاید چندان گزاف نباشد اگر از مشارکت سیاسی به عنوان سیمان و مصالح پیوند دهنده میان دو مقوله امنیت ملی و ثبات سیاسی تعبیر کنیم.

برجسته‌ترین ویژگی مشارکت سیاسی، تضمین رشد سیاسی مردم و جامعه در عین ثبات نظام سیاسی است، مشارکت سیاسی در حقیقت نوعی تظاهر علنی اراده مردم برای تعیین سرنوشت جمعی خود است (کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۰۱). مشارکت سیاسی مردم در تصمیم‌گیری‌ها در سطوح و نیز در عرصه‌های گوناگون به آنها این آگاهی را خواهد داد که از مقدرات و توانایی-هایشان استفاده بهینه کنند. ثبات و امنیت سیاسی ارتباط نزدیک با رشد خودآگاهی فزاینده شهروندان دارد. بررسی نظام‌های سیاسی و معطوف به قدرت از منظر جامعه شناسانه این نکته را به دست می‌دهد که الگوهای رفتاری حکومت بسته به آگاهی عمومی و خواست و اراده ملت همواره در حال تغییر است. هر چه آگاهی و دانش ملتی رو به فزونی است درک و فهم تصمیمات و سیاست‌های دولت و حکومت آسان‌تر و همراهی با آن بیشتر و راه‌گشا تر خواهد بود. بدین صورت که مردم در داخل حکومت‌ها به تدریج احساس آزادی بیشتری برای بیان عقاید و خواسته‌هایشان می‌کنند و حکومت‌ها نیز ملزم به پذیرش نظام‌های مشارکت می‌گردند. بی‌تردید مشارکت مردم یکی از مهمترین و موثرترین عوامل برقراری وفاق، اقتدار و ارتقای ضریب امنیت ملی در صحنه-های گوناگون ملی است. مشارکت در واقع تجلی مشروعیت حاکمیت و ضامن تامین و ثبات

است، زیرا مشارکت مردمی می‌تواند به مثابه موثرترین و مناسب‌ترین پشتوانه برای حل و فصل معضلات و بحران‌های سیاسی-اجتماعی و امنیتی مورد استفاده قرار گیرد. هر دولتی که بتواند جلوه‌های بیشتری از همکاری و همدلی توده‌های مردمی را در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و به‌خصوص در دفاع از کشور و حکومت در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی جلب نماید در حفظ ثبات و امنیت و در نهایت در نیل به اهداف خود موفق‌تر است. (شعبانی، ۱۳۸۰: ۴) مشارکت دارای پیام‌های دو سویه است زیرا در یک معنا عدم مشارکت و انفعال به این مفهوم است که دولت از منابع بالقوه‌ای که باید در خدمت آن قرار گیرد، بی‌نصیب می‌گردد و از سوی دیگر مشارکت زمانی موثر واقع می‌شود که تغییراتی بنیانی در اندیشه و عمل به وجود آیند. از این‌رو ایده‌های مربوط به مشارکت یک نقطه مشترک دارند و آن بها دادن به نقش و نظر مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دسترسی آنها به منافع قدرت است. (راش، ۱۳۸۵: ۱۴۳) بنابراین مشارکت سیاسی جزئی از رفتار اجتماعی محسوب می‌شود؛ چرا که اولاً به منزله یکی از ارکان و شاخص‌های عمده توسعه سیاسی به شمار می‌رود. ثانیاً رابطه تنگاتنگی با مشروعیت نظام‌های سیاسی دارد. ثالثاً به میزان زیادی بیانگر نوع نظام سیاسی هر جامعه است. از این‌رو می‌توان چنین استنتاج کرد که میان مشارکت سیاسی مردم و مساله امنیت ملی و ثبات سیاسی یک رابطه‌ای معناداری وجود دارد و به تعبیری دیگر میان تغییر مشارکت و امنیت ملی همبستگی برقرار است.

۵- ضعف مشروعیت

مشروعیت بر همه سطوح مدیریت ثبات سیاسی و امنیت ملی تاثیر می‌گذارد. برخورداری از میزان بالایی از مشروعیت به نظام‌های سیاسی در قدرت کمک می‌کند تا به راحتی در مورد اهداف به یک توافق و اجماع ملی دست یابند. در حقیقت حمایت همگانی بسیج آسان و اختصاص منابع داخلی را امکانپذیر ساخته و اجرای موثر سیاست‌های نظام را تسهیل می‌کند در مقابل تصلب ساختاری، عقب ماندگی اقتصادی، ناکامی در برآورده ساختن نیازهای اولیه مردم سرکوب درخواست‌های فزاینده شهروندان برای مشارکت در امور مختلف هم علت و هم معلول بحران مشروعیت است.

از این‌رو برخی از تحلیلگران منطقه بر این باورند گسست سیاسی و شکاف‌های اجتماعی میان مردم و دولت و بی‌اعتمادی مردم به دولت‌های خود مبنی بر ناکامی‌های کارکردی آنان در مدیریت کشور در عرصه‌های مختلف علت اصلی شورش و قیام‌های مردمی در کشورهای منطقه می‌باشد. در تحلیل و ریشه‌یابی گسست سیاسی میان دولت‌ها و گروه‌های اجتماعی در شورش‌های منطقه حضور نیروهای خارجی نقش مهم و موثری دارد. در حقیقت تداوم حضور

بیگانگان در منطقه خود عامل مهمی در ایجاد و تقویت بدبینی و بی اعتمادی مردم به دولت-های خود بویژه بواسطه تکیه بیش از حد آنان به آمریکا می‌باشد. در حقیقت مدل امنیتی حاکم به دلیل بر هم زدن شرایط طبیعی منطقه مشروعیت داخلی برخی کشورهای منطقه را نیز تضعیف کرده و در نهایت به ثبات منطقه لطمه می‌زند.

نتیجه‌گیری

تبیین نظری و تئوری عوامل موثر در بی ثباتی سیاسی در یک کشور ما را در شناخت و تحلیل علل دگرگونی و ریشه‌های تقابل دولت و جنبش‌های اعتراضی مردم در کشورهای خاورمیانه و منطقه خلیج فارس که عمدتاً ساخت قدرت در این کشورها را هدف گرفته است، یاری می‌نماید که بیشترین تاثیر را بی ثباتی اقتصادی دانسته شد.

ظهور دولت‌های دیکتاتوری در منطقه از پیامدهای مهم مهندسی سیاسی-اجتماعی آمریکایی-هاست که براساس ضرورت و منافع آنان در منطقه طراحی شده است. در حقیقت ساختار قدرت در این کشورها بر اساس نیازها و ضرورت‌های دیکته شده از سوی دولت‌های مداخله‌گر غربی شکل گرفته است. دولت‌های منطقه تداوم قدرت خود را در ایجاد و تقویت رابطه خود با جامعه ندانسته و هیچگونه تمایلی به مشارکت جامعه با ساختار سیاسی نشان نداده‌اند. محور اصلی تداوم قدرت خود را بر سرکوب قرار داده‌اند. حکومت‌هایی که بازتاب آرمان‌های مردم آن کشورها نبوده و معمولاً کاستی‌های اجتماعی را با زور جبران می‌کردند.

براساس یک ارزیابی از تاریخ معاصر منطقه می‌توان به این نتیجه رسید که اعمال نفوذ گسترده‌تر بر منطقه و یا نوعی بی‌ثباتی مداوم که نیاز به یک موازنه‌گر خارجی را الزام‌آور نماید از جمله اهداف ترتیبات امنیتی تولید شده توسط مراکز قدرت مداخله‌گر غربی بوده است. آمریکا از پایان جنگ سرد با هدف حفظ برتری نظامی خود به دنبال ایجاد کانون‌های منطقه‌ای متضاد هم مرز و در صورت نیاز انجام مداخله نظامی بوده است چرا که تحلیلگران پنتاگون بر این باور بوده‌اند که این کانون‌های هم مرز به تدریج یکدیگر را خنثی نموده و در نهایت راه برای تسلط آمریکا و نظام جهانی گشوده می‌شود و این سیاستی بود که آمریکایی‌ها طی چند دهه گذشته در آمریکای لاتین، اروپا و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس دنبال می‌کردند. (آقائوری، بنی هاشمی، ۱۳۹۰)

نظام سیاسی امنیتی مبتنی بر توازن قوا عمدتاً بر محور تهدیدات سنتی میان دولت‌ها در دوران جنگ سرد و شرایط خاص دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و با تکیه بر خواست و منافع بازیگران فرامنطقه‌ای و متحدان محلی آنها طراحی شده است. چنین نظامی تاکید بر "تضادها"

و "اختلافات" دارد. اساساً بارزترین تئوری توازن قوا ایجاد یک فضای امنیتی است که حاصل آن جو بی اعتمادی میان کشورها و عدم تمایل کشورها به پیمان‌های منطقه‌ای است.

در الگوی امنیتی مورد نظر آمریکا علاوه بر تامین منافع اقتصادی آن کشور رژیم اسرائیل یک جایگاه برجسته دارد، دینامیزی از رقابت و خصومت داخلی در منطقه تولید می‌کند که منافع همگرایی و اتحاد منطقه‌ای است، قطب‌های قدرت منطقه‌ای را خنثی و محدود می‌نماید و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین می‌سازد. این الگوی بی‌نظمی منطقه‌ای علاوه بر تولید رقابت میان دولت‌های منطقه به رقابت آفرینی میان نیروهای اجتماعی بومی منطقه (نژادی، فرهنگی، مذهبی) به‌عنوان پارامترهای مهم توجه دارد.

ایجاد موازنه میان نیروهای اجتماعی منطقه از طریق شناسایی نیروهای مختلف رقیب و مداخله موثر برای جلوگیری از تعامل و همگرایی بین این نیروها بعد جامعه شناختی الگوهای غربی است که تقویت خصومت و رقابت بین مذاهب موجود در منطقه (شیعه- سنی)، گروه-های نژادی (عرب- عجم) و حتی ایدئولوژی نیروهای مبارز (سلفی- آخرالزمانی) را مدنظر داشته است.

از منظر داخلی نیز الگوی موازنه قوا، آثاری دوگانه در هر کشور منطقه داشته است که ابعاد آن با توجه به میزان توانمندی و قدرت ساختارهای فرهنگی و ایدئولوژیک هر کشور تفاوت داشته است. توسعه وابستگی فرهنگی- غربزدگی که به گسست اجتماعی در نتیجه ایجاد تعارض با منافع نهادهای قدرت بومی دیده شده و نامشروع تلقی می‌گردد، این امر پایه‌های مشروعیت محلی دولت‌های سیاسی که از موازنه‌گر دعوت به مداخله نموده‌اند را تحلیل می‌برد. با توجه به قدرتمند بودن ارزش‌های بومی- اسلامی و بیگانه‌گریزی ناشی از تجربه تاریخی روند توسعه شکاف میان دولت و ملت سرعت بیشتری نسبت به سرعت انطباق با معیارهای تحمیلی از سوی نیروی موازنه‌گر داشته و این امر باعث به‌هم‌خوردن موازنه داخلی قوای اجتماعی و کاهش سرمایه اجتماعی این دولت‌ها و تضعیف مشروعیت داخلی آنها گردیده است. نشانه‌های این گسست را می‌توان در بروز طیفی از هنجارها شامل بروز رادیکالیسم- توسل به تروریسم کور القاعده با جذب نیروهای در حال انفجار منطقه تاسیس گروه‌های ناراضی دموکراتیک بروز آشوب‌های خیابانی، تظاهرات گسترده و درخواست تغییر نظام حاکم به‌نفع نظام بازتر و مردم‌سالار را مشاهده نمود که وجه مشترک تمام این پدیده‌های اجتماعی، بیگانه‌گریزی و مخالفت با نیروی مداخله‌گر است. قدرت‌های فرا منطقه‌ای با بهره‌گیری از چنین وضعیتی اقدام به ایجاد نظام امنیتی مطمئن نظر خود می‌نمایند. دولت‌های منطقه براساس این شواهد ظاهری و با

هدف دستیابی به اهداف و منافع خود به قدرت‌های فرا منطقه‌ای متوسل می‌شوند و درحقیقت با تجاهل ضمن استقبال از سیاست توازن قوا موجبات فرسایش ثبات و امنیت داخلی جامعه خود را فراهم می‌سازند.

بدین‌سان شکل‌گیری موج تغییر در خاورمیانه را می‌توان واکنشی نسبت به ضرورت‌های محیط داخلی (فرسایش ثبات سیاسی)، نیازهای امنیت منطقه‌ای و فرآیندهای موجود در سیاست بین‌الملل دانست. علیرغم تغییرات ساختاری در نظام بین‌الملل و فرآیندهای حاکم بر روابط کشورها و بازیگران منطقه‌ای طی سال‌های دهه ۸۰، کشورهای خاورمیانه عربی و منطقه خلیج فارس در این دوران با تغییرات بنیادین رو به رو نگردیده‌اند. لیکن موج خیزش‌های اخیر مردمی در منطقه علیرغم مقاومت غربی‌ها مقابل تغییرات بنیادین در کشورهای عربی منطقه قبول شرایط جدید را برای آنان اجتناب‌ناپذیر نمود. کما اینکه دیوید کامرون نخست‌وزیر انگلیس در توجیه قبول تغییرات در منطقه با تایید این تحلیل می‌گوید: "اگر صادق باشیم باید بگوییم که ما در برخی اوقات هنگام سبک - سنگین کردن این گزینه‌ها انتخاب غلطی را انجام دادیم. همانگونه که حوادث اخیر نشان داد نادیده گرفتن حقوق اولیه مردم کمکی به تقویت ثبات نمی‌کند بلکه بیشتر تاثیر عکس دارد." (مصاحبه سخنگوی وزارت خارجه انگلیس با خبرگزاری ج.ا.ا). از ویژگی‌های مهم و برجسته این تحولات کاهش نفوذ آمریکا در خاورمیانه می‌باشند. اگر چه این موضوع از جنگ عراق در زمان جورج بوش پدر همواره مطرح بوده است، لیکن به‌خوبی این کاهش نفوذ را می‌توان در برخورد آمریکا با قیام‌های مردمی در کشورهای عربی دید که آمریکا خیلی سریع با آن حرکتها ابراز همبستگی کرد و به اتحاد سیاسی خود با دولتمردان سرکوبگر نامحبوب منطقه پایان دهد تا اعتبار از دسته رفته این کشور را به عنوان مدافع دموکراسی و حقوق بشر برگرداند. اما با سرایت انقلاب به بحرین و لیبی این تلاش تا حدی پیچیده شد. عدم حمایت آمریکا از مبارک و بن علی خشم سعودی‌ها را برانگیخته بود که نمی‌خواستند دچار سرنوشت مشابهی بشوند.

بنابراین شرایط سیاسی و مقتضیات منطقه نیازمند نقش آفرینی هوشمند و فعالانه‌ای از سوی بازیگران اصلی صحنه یعنی مردم مسلمان این کشورها می‌باشد. تحلیلگر و نویسنده آلمانی شرایط در کشورهای گسیخته از بند حکومت‌های خودکامه را چنین توصیف و به‌نوعی گوشزد می‌کند: اسلام یکی از مولفه‌های اصلی جنبش و خیزش مردمی است که در ایجاد آرایش جدید تعیین‌کننده خواهد بود. دین در خاورمیانه هویت سیاسی دارد و آنچه که بر روند رخدادها اثر خواهد گذاشت، اسلام سیاسی است که آموزه‌هایش در دهه‌های گذشته گستردگی زیادی

یافته در این میان الگوی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام مردم سالار دینی می تواند سرلوحه مطالبات مردم مسلمان این منطقه باشد. برای رهایی از الگوهای ناکارآمد امنیتی حاکم در منطقه طی سه دهه گذشته که خود منشاء ناامنی بوده و عملاً عدم تحقق آن بویژه بعد از بحران عراق محرز گردیده است، متعاقب افزایش آگاهی مردم منطقه نسبت به منافع خویش توجه به همگرایی بیشتر میان منافع دولت و گروه های اجتماعی و همچنین تغییر در نوع نگرش و برداشت از مفهوم "امنیت"، "ثبات سیاسی پایدار" ضروری می باشد. نخستین و شاید مهمترین سازوکار در خصوص الگوی نوین امنیت و ثبات در فضای سیاسی جدید، گفتمان سازی و باز تعریف مفهوم امنیت است. با توجه به بافت دینی و اسلامی این جوامع نخبگان سیاسی و بویژه علمای مذهبی نقش و تاثیر بسزایی در افزایش سطح آگاهی افراد جامعه و کمک برای رسیدن به فهم مشترکی از مفهوم امنیت و ثبات و قدرت منبعث از مردم دارند. گفتمان جدید در منطقه ضمن تبیین نظام جدید، می بایست بر موضوعات مشترک، کاهش تنش میان کشورها و ایجاد پیوستگی و وابستگی متقابل در حوزه های اقتصادی، فرهنگی و علمی که یکی از اهداف اساسی یک نظام امنیتی و ثبات آفرین در منطقه خواهد بود، ایفای نقش نماید.

بدیهی است این تغییر نگرش در یک فرآیند زمانی و با فراهم سازی بسترهای مناسب امکانپذیر می باشد. پذیرش این واقعیت اجتناب ناپذیر است که دستیابی به الگوی با ثبات و امنیت دائم در منطقه نمی تواند در فضای امنیتی و تهدید بر فرض امکان از شمولیت و جامعیت لازم برخوردار باشد بنابراین نیاز به تولید مفاهیم نوین امنیت و ثبات در فضای جدید است که مولفه های اساسی آن بر همکاری، ثبات و رقابت سازنده میان تمامی نیروهای منطقه ای تاکید دارد.

فهرست منابع

کتاب

- امامی، میرسید حسن (۱۳۸۲)، **حقوق مدنی**، جلد اول، چاپ دهم، تهران، انتشارات اسلامی
- ترجمه جلال دهمشگی و همکاران (۱۳۸۰)، **استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱**، انتشارات موسسه فرهنگی، مطالعاتی و تحقیقاتی بین الملل ابرار معاصر، زمستان
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، **جامعه شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی**، تهران، نشر نی
- راش، مایکل (۱۳۸۵)، **جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه شناسی سیاسی**، ترجمه منوچهر صبور، انتشارات سمت
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۶)، **بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی**، تهران، نشر قومس

مقالات

- خلیلی، رضا (۱۳۸۴)، **تحول تاریخی- گفتمانی مفهوم امنیت**، مجموعه مقالات استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی
- همشهری دیپلماتیک (۱۳۸۹)، **رفتارشناسی دولت مصر در برابر بحران اخیر**، دوره ۱۲، شماره ۴۶، زمستان

خبرگزاری

- خبرگزاری ایرنا، (۱۳۹۰/۰۱/۰۹)، مصاحبه با پروفسور رابینسون
- حاتمی، روزبه (۲۲ خرداد ۱۳۸۸)، **دولت رانتیر و فرهنگ سیاسی**، سایت رستاک، قابل دریافت در:

www.rastak.com

- رضا آقانوری، سید مجید بنی هاشمی (۱۷ فروردین ۱۳۹۰)، **شناسایی نقشه نهایی آمریکا برای مقابله با ایران**، سایت بولتن نیوز
- محق، محمد (۲۲ تیر ۱۳۸۹)، **ریشه‌های تاریخی القاعده و طالبان**، سایت بی بی سی فارسی

منبع عربی

- عبدالعزيز بن عثمان بن صقر (۲۰۰۸)، **چشم‌انداز شرایط استراتژیک خلیج فارس از دیدگاه اعراب دورنمای سال (۲۰۲۵)**، مترجم: رضا عامری، الوسط بحرین، ۱۳ فوریه